

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان الگو، سرمشق طراحی تجربه طراحی بر پایه آموزه‌های بومی

به انضمام

پیمایش الگوها در
محیط بومی روستای «نای بند»



انتشارات جهاد دانشگاهی واحد قزوین

زبان الگو، سرمشق طراحی تجربه طراحی بر پایه آموزه های بومی

به انضمام

پیمایش الگوها در
محیط بومی روستای «نای بند»

رضاسامه

عضو هیأت علمی دانشکده معماری و شهرسازی
دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

سرشناسه: سامه، رضا. ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: زبان الگو، سرمشق طراحی: تجربه طراحی بر پایه آموزه‌های بومی /
رضا سامه

مشخصات نشر: قزوین: جهاد دانشگاهی، سازمان انتشارات، واحد قزوین، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۸۸ص.: مصور، جدول، نمودار؛

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال / ۵-۰-۹۵۸۳۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: معماری - معماری بومی - معماری روستایی

موضوع: الگو - زبان - طراحی

شناسه افزوده: روستا - نای‌بند

شناسه افزوده: جهاد دانشگاهی. سازمان انتشارات. واحد قزوین

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ز۲/۲۵س/۱۴۸۰ NA

رده‌بندی دیویدی: ۷۲۰/۹۵۵۸۲۸۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۴۹۶۳۶





انتشارات

جهاد دانشگاهی واحد قزوین

زبان الگو، سرمشق طراحی تجربه طراحی برپایه آموزه‌های بومی

تألیف: رضا سامه

ناشر: جهاد دانشگاهی واحد قزوین

گرافیسیت: علیرضا میری طایفه فرد

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق کتاب برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۸۳۸-۰۰-۵

قیمت: ۱۵،۰۰۰ تومان

فهرست

- ۱۱ پیشگفتار
- ۱۳ گفتار یکم: مقدمه (طرح موضوع)
- ۲۹ گفتار دوم: پایگاه نظری (مفهوم الگو)
- ۴۵ گفتار سوم: روش‌شناسی (راهبردها و تدابیر)
- ۸۳ گفتار چهارم: شرح زمینه تجربه (بستر ناخودآگاه)
- ۱۰۵ گفتار پنجم: بازشناسی الگوها و طراحی (فعالیت خودآگاه)



پیشگفتار

من در این آبادی
پی چیزی می‌گشتم
پی خوابی شاید
پی نوری، ریگی، لبخندی ...!
(سهراب)

طراحی پیش از آنکه به عنوان یک فرآیند یا روش مورد توجه قرار گیرد، به مراتبی از آموزه‌ها وابسته است که اغلب از آنها با عنوان «الگوهای طراحی» یاد می‌شود.

توجه به این آموزه‌ها در نوع معماری تمدن ناخودآگاه بشری، در شرایطی ویژه از وضع کنونی که نظامی خودآگاه از جریانات را پیش رو دارد، ما را بر آن می‌دارد تا با دغدغه‌همنشینی شایسته آثار ناشی از این تمدن خودآگاه در جهت انطباق با آثار به جا مانده از آن تمدن ناخودآگاه، متوجه بهره‌گیری از سرمشق‌هایی در قالب «الگو» باشیم تا ما را از سردرگمی در مواجهه شدن با مسائل طراحی برهانند.

الگوها، حاوی قابلیت‌های لازم جهت شکل‌دهی به محیط هستند. از طریق بازشناسی آنها می‌توانیم دنیای اطراف خویش را درک نموده و نوعی زبان توصیف و تحلیل را شکل دهیم که بر اساس آن میزان تأثیر هر مؤلفه‌ای را بر زندگی خویش دریابیم.

این کتاب با پیمایش الگوهای بومی یک محیط (روستای نای‌بند) بر آن است تا در قالب مفروضاتی چند ناشی از نگرش‌های موجود پیرامون موضوع و با محوریت نظریه «زبان الگو» ضمن نقد جامعیت هر یک به بازشناسی و بررسی تأثیر الگوها در شکل‌گیری محیط پرداخته و آنها را در تدوین نظامی جامع از مفروضات بگونه‌ای بکار گیرد تا این الگوها همچون زبان طراحی در شکل دادن دوباره محیط بکار آیند.



گفتار یکم: مقدمه (طرح موضوع)

- ۱-۱- معرفی موضوع
- ۱-۲- اهمیت و ضرورت پرداختن به موضوع
- ۱-۳- اشاره‌ای بر پیشینه پژوهش
- ۱-۴- اهداف کلی پژوهش
- ۱-۵- تعاریف و مفاهیم پایه
- ۱-۶- جمع‌بندی

۱-۱- معرفی موضوع

بی‌شک سرآغاز پژوهش با هدف طراحی در حوزه‌ای از گستره دانش معماری، نیازمند شناختی جامع نسبت به موضوع و ماهیت مسائل آن می‌باشد. اساساً اندیشه‌های بنیادین در طرح با پرسشی از مسائل درخور موضوع شکل می‌گیرند و تبیین چنین مسائلی، بسته به مفاهیمی است که زمینه را برای هرگونه اقدام در راستای پرداختن بدان موضوع فراهم می‌سازند. در واقع بحث پیرامون مقوله طراحی، پرداختن به مسائلی را شامل می‌شود که پاسخ‌های آن طرح را در قالب موضوعی خاص در بر داشته و تنها کافی است به درستی شناسایی و تبیین گردند.

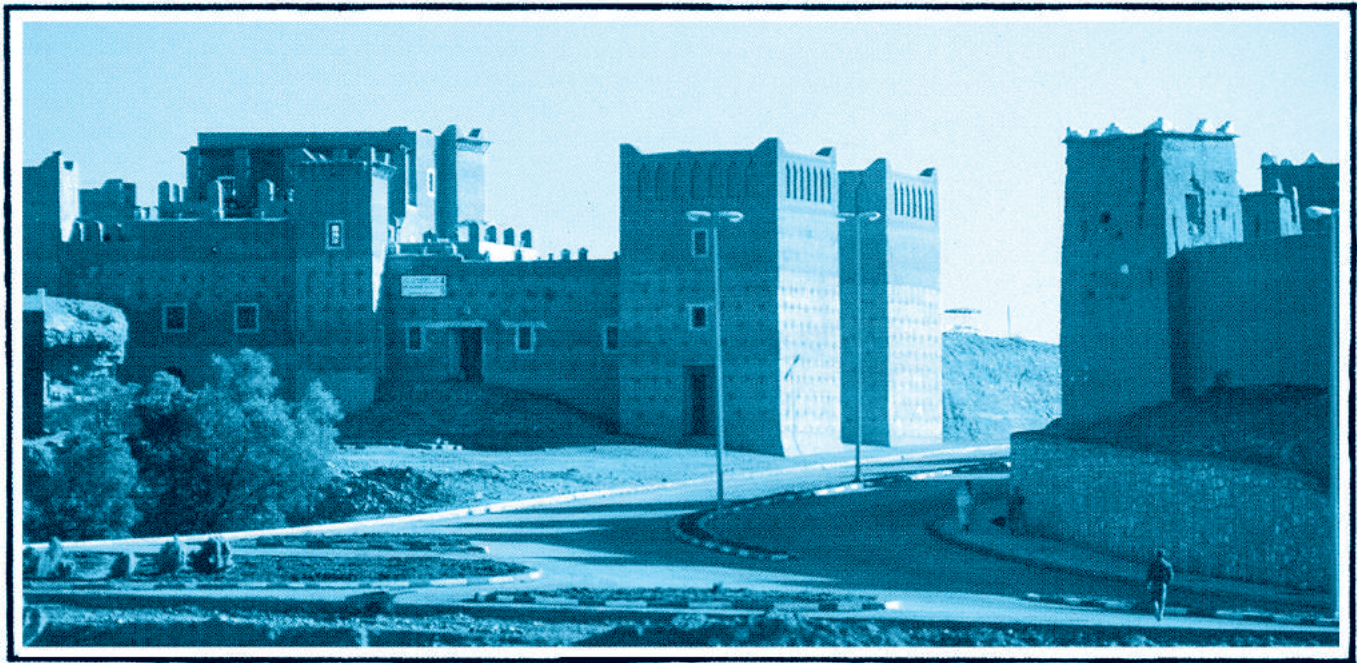
توجه به این نکته که ارجاع هر مسأله از طراحی به سؤال‌هایی از جنس پرسش و تشکیک است، ذهن را بر آن می‌دارد تا در پی کشف ارتباطی تنگاتنگ میان موضوع و مسائل برآمده از آن، در ابتدا از طرح موارد غیرضروری پرهیز نموده و با توجه به پیچیدگی مسائل و قابلیت‌های محدود ذهن بشری، دشواری‌ها را به سطحی قابل درک سوق دهیم تا از عهده رمزگشایی آنها برآییم. اکنون با نظر به امر طراحی که موضوع اصلی در دو حوزه نظری و حرفه‌ای دانش معماری است، می‌توان به وجود برخی از این پیچیدگی‌ها پی برد.

اگر طراحی را به مثابه فرآیندی روشمند از معماری قلمداد کنیم، غایتی را می‌توان برای آن تصوّر نمود که آن انتخاب، ساماندهی یا ایجاد محیطی شایسته برای زندگی است. اما ابهام ناشی از این تصوّر در بسیاری از اندیشه‌های رایج در قلمرو معماری، حاکی از آن است که مشکلات تبیین مسائل در این بخش از تعاریف، همچنان به قوت خود باقی مانده و شایسته است تا توجه به آنها در وهله نخست به مفاهیمی منحصر گردد که توافق بر ارائه تعریفی جامع از آنها، راهگشای مناسبی جهت ورود به عرصه مسائل طراحی باشد.

طراحی پیش از آنکه به عنوان یک فرآیند یا روش مورد توجه قرار گیرد، به مراتبی از آموزه‌ها وابسته است که اغلب از آنها با عنوان «الگوهای طراحی» یاد می‌شود. به عبارتی دیگر، مسائل طراحی بر مبنایی از اندیشه و عمل استوارند که دارای پس زمینه‌هایی از آموزش، ممارست و مهارت در آفرینش می‌باشند.

بهره‌گیری از آموزه‌های معمارانه تمدن ناخودآگاه بشری در شرایطی ویژه از وضع کنونی که نظامی خودآگاه از جریانات را پیش رو دارد، ما را بر آن می‌دارد تا با دغدغه‌همنشینی شایسته آثار ناشی از این تمدن خودآگاه با عملکردهای گوناگون در جهت انطباق با آثار به جا مانده از آن تمدن ناخودآگاه، متوجه بهره‌گیری از سرمشق‌هایی در قالب الگوهای بومی باشیم تا ما را از این همه سردرگمی در مواجهه شدن با مسائل طراحی برهاند و راه را بر بسیاری از دشواری‌های ممکن هموار سازد.

آنچه که در این کتاب از آن به عنوان نظامی از تمدن ناخودآگاه یاد می‌گردد، نمونه‌ای از محیط بومی در قالب آبادیست که به حق، تجلیات چنین نظامی در کالبد آن مشهود است؛ و آنچه که به عنوان مظهري از توجهات خودآگاه امروزیین بشر نسبت به گذشته خویشت، قصد همنشینی در جهت انطباق با آن بستر ناخودآگاه را دارد، کیفیتی از طراحی در محیط روستا است که به شکل رایج در آن هیچگاه سابقه نداشته، اما تجربه‌پذیر است. بنابراین توجهات در این نوشتار به طرح تجربه‌ای از طراحی معماری است که آثار آن علی‌رغم تفاوت با نمونه‌های رایج در محیط روستا، ما را به تأمل فرا می‌خواند. لذا اصل، روش آفرینی است که حضور شایسته را در همنشینی آثار تمدن خودآگاه بشری در یک بستر ناخودآگاه ممکن می‌سازد. از سویی پرداختن به تجربه‌ای چنان آگاهانه در محیطی ناخودآگاه، تنها زمانی مطلوب و میسر خواهد بود که بسیاری از مسائل مربوط به سازگاری و کیفیت حضور اثرات ناشی از این تمایل به برقراری ارتباط، برطرف شده باشند. این امر سبب ساز بهانه‌ای در جهت آزمون توانمندی‌های یک پژوهش طراحی در بهره‌گیری از ظرفیت‌های بومی محیط، در پدیدآوری اثری تازه است که این توانمندی‌ها در میزان ارتباط با زمینه محیطی، کشف زبان الگوهای بومی آن محیط و چگونگی سرمشق قرار دادن آن الگوها در امر طراحی خلاصه می‌گردند.



شکل ۱-۱: نمونه‌ای از همنشینی آثار طراحی جدید ناشی از تمدن خودآگاه در یک زمینه ناخودآگاه

۱-۲- اهمیت و ضرورت پرداختن به موضوع

خودآگاهی روندی است که به تبع پیدایش مفاهیم و نگرش‌های تازه در میان بشر، به عرصه زندگی امروز وارد شده و تقریباً تمامی تصمیمات و اعمال ما را در سیطره خویش دارد. این خودآگاهی به مفهوم ناآگاهی بشر از خود تا پیش از این نیست، بلکه بدان معناست که آدمی امروز تا حدی به خود آمده و توجهاتش به امور خویش افزایش یافته است. خودآگاهی ریشه در حالاتی دارد که تمایل انسان را در کیفیت مواجهه شدن با مسائل شکل می‌دهند. سعی بر بررسی جامع مسائل، برنامه‌ریزی آگاهانه امور، وضع قوانین اثباتی، صریح و روشن تا جایی که ابهامی باقی نماند و سعی بر آموختن رسمی اصول عمده و کلی با سرعت بیشتر، نمود چنین حالاتی است.

همان‌طور که بیان گردید، مقوله‌هایی از موضوع در این کتاب که به خودآگاهی بشر مربوط است، همان تجربه طراحی در محیطی است که روزی هویت خویش را از تجربیات ناخودآگاه یافته بود و اکنون در تهاجم توجهات خودآگاه است. این تجربه حاصل تمایل به اموری چون رجوع به زمینه‌های بومی و احساس مسئولیت در قبال آنها، توجه به موضوع گردش با انگیزه‌های مختلف در اثر بالا رفتن سطح درآمد و افزایش اوقات فراغت و ضرورت‌های تماس فرا ملی و فرا قومی است که همه و همه گویی ایجاب آن را تشدید نموده‌اند. در دوران ما این امر به یک واقعیت مهم خودآگاه تبدیل شده و تقریباً جنبه‌ای فرهنگی و سیاسی نیز یافته است و گاه پاسخی به نیاز فطری و جستجوگرانه هر انسان در مورد حقایق هستی، آفرینش، زندگی و نیز آشنایی با فرهنگ‌های مختلف تلقی می‌گردد.

بدیهی است که انسان هرچه از معیارهای باب طبع زمانه دور شود به خود نزدیک‌تر می‌گردد. این جدایی را سفری لازم است، هم در آفاق و هم در انفس. گویی این حق همگان است تا با پناه بردن به سادگی در آغوش طبیعت به عنوان مکان مناسبی برای اندیشیدن (سیر در انفس) و توجه به وجود انواع زندگی بومی در گوشه کنارهای دورافتاده در قالب روستاها (سیر در آفاق)، از مواهب خدادادی سایر سرزمین‌ها نیز برخوردار باشند.

ازسویی توصیف ظواهر بی‌ربط یا عوامانه به آنچه که به واقع در مظاهر معماری بومی در روستاها در جریان است و عدم پیگیری پژوهش‌های علمی در باب این موضوعات، به فضایی پر ابهام همراه با نظریاتی ابتدایی انجامیده است؛ بطوری‌که هنوز مشخص نیست آیا موضوعاتی نظیر مداخلات کالبدی با هدف نوسازی و بهسازی و نیز گردشگری روستایی که امروزه به عنوان یکی از راهبردهای ویژه توسعه نیز مطرح می‌گردد، اساساً مجاز است یا خیر! زیرا محیط روستا، موزه میراث فرهنگی و یا یک تفرجگاه عمومی نیست؛ بلکه محیط زندگی انسان‌هایی است که بر فطرت خویش استوارترند. لذا توجه به فرهنگ بومی و روستایی با تمام نشانه‌های آن به ویژه در آثار معماری، هنگامی میسر و مساعد است که همه مسایل دردناک تنازع بقاء، فقر و شرایط مناسب حیات برطرف شده باشند؛ چرا که نمی‌توان چنین توجهاتی خودآگاه را بر پایه بدیهی‌ترین سهم انسان‌ها از حیات ناخودآگاه خویش در محیط زندگی‌شان بنا نهاد؛ اما همین توجهات خودآگاه جریانی از ناسازگاری‌ها را به دنبال خواهد داشت که به تأمل بسیار جهت کاهش اثرات آن نیازمند است. بنابراین می‌بایست چاره‌ای اندیشید تا اثرات این تضاد دوسویه را به نحوی شایسته با فراهم نمودن امکان همنشینی و تجلی هر دو واقعیت از طریق طراحی به سازگاری مطلوب سوق داد.

۱-۳- اشاره‌ای بر پیشینه پژوهش

اشاره و پرسش از الگو از حدود دو هزار سال پیش، در آثار تألیفی معماری دیده می‌شود. از ویتروویوس -که در اثر مشهور خود، «ده کتاب معماری» گونه‌های مختلف بناهای یونانی شامل خانه‌ها، معابد و ابنیه عمومی را با منظور دستیابی به الگوی آنها، دسته‌بندی کرده است- تا امروز، بیش از ده‌ها کتاب و رساله در موضوعات گونه‌شناسی و تدوین الگو، نگاشته شده که همگی بر نقش و تأثیر الگوها بر طراحی، تأکید داشته‌اند و هم اکنون نیز این موضوع در بسیاری از دانشگاه‌های جهان به بحث گذاشته شده است.

نکته‌ای که حائز اهمیت است، پرداختن به الگوها به عنوان موضوعی درجه دو در نتیجه پژوهش‌های گونه‌شناسانه در تمامی موارد فوق می‌باشد؛ تا جایی که برخی اوقات نتایج پژوهش‌های مذکور یا به الگویی روشن، واقعی و قابل استفاده منتهی نمی‌شد یا گاهی محصول، همان دستیابی به نظام طبقه‌بندی گونه‌ها تلقی می‌گردید. برخی نیز تنها به موازین سطحی الگوها در شکل و عملکرد آنها بسنده نموده و نتایج را در قالب مجموعه‌ای متنوع از حالات مختلف فرم و فضا ارائه نموده‌اند. در امتداد تاریخی این سلسله جریان فکری بر سر الگوها، اشاره کریستوفر الکساندر در نظریه معروف «زبان الگو» نخستین نقطه روشن در ارائه الگوهای کاربردی در آمیخته با زندگی است که از حیث وقوع و رویداد الگوها در محیط به موضوع پرداخته و تجربیات آن به عنوان رویکردی مناسب برای روش‌شناسی پژوهش حاضر اتخاذ گردیده است.

تفاوت ظریف این پژوهش با موارد هم نوع خود، در آزمون جامعیت نگرش و ارجاع پرسش از الگو به ریشه‌های وجودی آنهاست؛ بطوری‌که هیچ ابهامی در کیفیات و حالات ممکن و ملزم الگوها باقی نماند. به این حالات در تئوری الکساندر، اشاره‌ای نگردیده است و بررسی کیفیت الگوها نیز تنها به لحظه رویداد آنها در محیط یا رفتار، محدود گردیده است. نسبت عنوان زبان بر نظام الگوها نیز نه صرفاً در کاربرد مفاهیم و روش‌های متناظر با آن، بلکه منوط بر لحاظ جامعیت زبان بر عملکرد، ساختار و معنای الگوهاست.

در کتاب حاضر با بسنده نمودن به این سطح از معرفی، گام نخست در جهت آشنایی با پیشینه این مباحث برداشته شده، آنگاه در بخش معرفی رویکردها، به طرح و مرور نگرش‌های مختلف پیرامون موضوع همراه با نقد هر یک پرداخته خواهد شد. لازم به ذکر است جایگاه این پژوهش در امتداد و در جهت تبیین نظریه معروف «زبان الگو»، تجربه‌ای از آزمون مفاهیمی است که بصورت‌های پراکنده در ادبیات مربوط به الگوهای طراحی، طرح شده‌اند و درجه موفقیت آن، به دآوری پژوهش‌های آتی امید دارد.

۱-۴- اهداف کلی پژوهش

بدیهی است که نتیجه هر پژوهش اعم از بنیادی، کاربردی و توسعه‌ای، صرفاً انجام آن نبوده و در این راستا، اهدافی را به دنبال دارد که در عمل می‌بایست به کار آیند. به بیانی دیگر، نتیجه هر تحقیقی باید کارآیی لازم را در برنامه‌ریزی یا طراحی در حوزه دانش موضوع، داشته باشد.

کمترین هدف در پژوهش‌هایی از این نوع، دست یافتن به شناخت نسبی جهت آغاز فعالیت طراحی است. با این اوصاف، اهدافی کلی را نیز می‌توان بر این پژوهش فرض نمود که به برخی از آنها به شرح زیر اشاره می‌گردد:

- دستیابی به اصول و بنیان‌های طراحی از طریق بازشناسی آموزه‌های آن اصول در مصادیق ارائه شده در تجربیات موجود
- دسته‌بندی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری معماری و استنتاج از آنها در جهت طراحی
- رسیدن به راه‌حلی مناسب و کارآمد در جهت حل بحران هویت و انتقال ارزش‌های بومی از طریق پی بردن به ریشه‌های آنها در قالب الگو
- کشف پیوستگی در سیر تاریخی معماری یک محیط و سعی بر حفظ و تداوم آن
- دستیابی به نظام خوانایی آثار معماری در متن محیط از سوی پژوهشگران این حرفه
- تأمل بر کیفیت آموزش صحیح معماری از طریق درک مفاهیم مشترک و پرهیز از فردگرایی در امر طراحی تا حد رسیدن طرح به مرحله بازنمود «خودِ معمار»
- تمرین پژوهشگر و کسب تجربه در چارچوب استنباط از تحقیقات سازمان یافته در تدوین احکام طراحی

البته موارد مذکور را نباید اهدافی تعیین شده و غرض‌مند بر روند پژوهش قلمداد نمود تا اشکال فرض دستاوردهای معین بر آن، حیثیت تحقیق را به مخاطره نیاندازد. این اهداف تنها افقی از شناخت و کاربرد موضوع را در ابتدای کار برای مخاطبین ترسیم می‌نمایند و نتایج نهایی وابسته به نتایج برآمده از فرآیند پژوهش خواهد بود.

۵-۱- تعاریف و مفاهیم پایه

۱-۵-۱- محیط

واژه «محیط» آن قدر مورد استفاده قرار می‌گیرد که گویی مفهوم آن برای همگان واضح و آشکار است. گاهی محیط به اشتباه جایگزین طبیعت شده و گاهی نیز با تعبیر مشابه فضا از آن یاد می‌گردد. اما آنچه که حقیقتاً در شناختی ملموس از محیط ذهن را یاری می‌رساند، مقاصد ویژه‌ای است که از آن انتظار می‌رود. بر پایهٔ چنین مقاصدی است که بخش‌هایی از زندگی خویش را در قالب مشخصه‌هایی از مفهوم محیط قابل درک می‌دانیم. بنابراین در جهت شناخت گوناگونی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری زندگی انسان و نیز تمایز و شناخت ابعاد مختلف جهان پیرامون خویش (جهان واقعی، حقیقی، عینی، پدیده‌ای و ...) ناگزیر به تقسیم‌بندی محیط می‌پردازیم. (لنگ، ۱۳۸۱: ۸۷) مناسب‌ترین تقسیمات، همان تقسیم‌بندی در کلیات بر مبنای واقعیات نظام هستی، یعنی طبیعت و انسان است:

۱-۱-۵-۱- محیط طبیعی

طبیعت به عنوان نخستین آموزگار انسان، مهم‌ترین منبع تشکیل‌دهندهٔ شناخت وی به شمار می‌رود. طبیعت با ساختاری که از خود در اختیار انسان قرار می‌دهد، وی را در شکل‌گیری نخستین تجربیاتش یاری می‌رساند. محیط طبیعی شامل اقلیم، جغرافیا و پدیده‌های طبیعی است.

۱-۲-۵-۱- محیط انسانی

انسان به خودی خود در ابعاد درونی، عالمی بزرگ را شامل می‌شود؛ اما آنچه که در اینجا تحت عنوان محیط از آن یاد می‌گردد، مربوط به ابعاد بیرونی انسان و اثرات حضور وی در خارج است. انسان پس از حضور و جای‌گیری در طبیعت، محیطی را وابسته به آن فراهم می‌کند تا نیازهایش را بهتر از انواع طبیعی تأمین نماید و اصطلاحاً آن را «قابل سکونت» سازد. در این محیط انسان‌ها و موجودات دیگر نیز حضور می‌یابند و شخص در ارتباط با آنها، بر زندگی خویش کنترل قابل توجهی از خود نشان می‌دهد. بنابراین محیط انسانی، مجموعه‌ای از نظام‌های اجتماعی و فرهنگی است که علاوه بر فراهم نمودن بقای بهتر انسان، انتقال سنت‌ها و ارزش‌ها را نیز از نسلی به نسل دیگر ممکن می‌سازد. تاریخ به عنوان دومین آموزگار بشر، نتیجهٔ چنین محیطی می‌باشد.



شکل ۱-۲: محیط طبیعی



شکل ۱-۳: محیط انسانی

۱-۵-۳- محیط کالبدی

مجموعه‌ای از انطباق‌پذیری‌ها که انسان با دو محیط طبیعی و انسانی ایجاد می‌کند، محیط کالبدی یا مصنوع را شکل می‌دهند. محیط کالبدی نتیجه تغییر شرایطی در محیط طبیعی از سوی انسان است که برای تأمین فعالیت‌ها، نیازها، تجربیات جدید و پاسخگویی مناسب برای هر یک از آنها لازم است. این محیط نمود حضور انسان در طبیعت و تجلی آن از روی آثار، تغییرات و برنامه‌ریزی انسانی است که در مقیاس‌های مختلف، شامل بافت کالبدی، گونه‌های معماری، جزئیات و ... می‌باشد.



شکل ۱-۴: محیط کالبدی

۱-۵-۲- آبادی

تحقق نخستین شکل محیط کالبدی در قالب پیوندی پر معنا میان انسان و طبیعت را می‌توان در مفهوم آبادی جستجو نمود. آبادی صحنه رخداد سکونت طبیعی انسان در راستای هویت یافتن و به مکانی احساس تعلق داشتن است. (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۱: ۱۸)

انسان از طریق «آبادی‌گزیدن» (مکانی را در چشم‌انداز طبیعی محدود کردن) موقعیت خویش را در محیط طبیعی تثبیت کرده و با تکیه بر آن، به مبادله اندیشه‌ها، احساسات و فرآورده‌های مصنوع خود با هم‌نوعان خویش می‌پردازد. هدف از آبادی‌گزیدن، گردآوری جهان پیرامون در یک مرکز است تا انسان را به سکونت دعوت نماید. هنگام رسیدن به آبادی و قرار گرفتن در آن، نه مکانی متفاوت بلکه جایی که محیط در آن به توضیح در آمده است را احساس خواهیم نمود.



شکل ۱-۵: آبادی

ما انسان‌ها آبادی برمی‌گزینیم تا ارتباط دوستانه با پهنه محیط قرارگیری آبادی فراهم آید. این دوستی دال بر محترم شمردن مکانی مفروض از جانب انسان و عهد او به نگهداری از آن می‌باشد. نگهداری تنها به معنی نگاه‌داشتن چیزها به حال خود نیست، بلکه همراه با آشکار نمودن و پروراندن آنها است.

آبادی در بستر، یک مرکز طبیعی را نیز شامل می‌شود. مرکز طبیعی مکانی است که در آن زمین و آسمان برای آفرینش کلیتی پرجذبه، در یکدیگر نفوذ کرده باشند. مرکز طبیعی به کار جای دادن آبادی می‌آید و معماری در اختیار افشاء و پدیده‌آوری کیفیاتی که در لحظه حضور دارند، قرار می‌گیرد. این مراکز کانونی جهت تجلی بازی آینه‌وار آسمان و زمین را تشکیل می‌دهند و در صورت کمبود مرکزی طبیعی در دورنما با معماری این کمبود جبران می‌شود. برای این که آبادی بتواند در نقش هدف ظاهر شود، باید متناسب با دورنما، بر پیکره پیرامونش چیره گردد. این همان کیفیتی است که امکان فراخوانده شدن آبادی تحت عنوان مکان را فراهم می‌سازد.

۱-۵-۳- بوم

بوم، مفهومی جامع‌تر از محیط است. صفت بومی معمولاً به چیزهایی اطلاق می‌گردد که به محیط بومی تعلق دارند. انتخاب و چگونگی برخورد با مسائل و گزینش‌های خاص هر محیط با استفاده از امکانات همان محیط، مهم‌ترین اصل در تبیین مفهوم بوم است. بنابراین می‌توان بوم را کیفیتی از محیط با امکانات و قابلیت‌های منحصر به خود دانست که نه تنها تمام تعاریف و اجزای محیط در مورد آن صدق می‌کند، بلکه به حفظ و معرفی شناسه‌ها و هویت وجودی خود اصرار می‌ورزد.



شکل ۱-۶: محیط بومی

۱-۵-۴- معماری

شاید بسیار این عبارت را شنیده باشیم که معماری در مرتبه نخست شامل سرپناه است و آنگاه فرآورده‌های ناشی از ساختن. برخی تعریف معماری را از هنر بودن یا حرفه قلمداد شدن آغاز می‌کنند و برخی دیگر از طریق تشبیه به امور سعی بر تبیین آن دارند. اما آنچه که اهمیت دارد، این است که از طریق نوشتن پیرامون معماری، چیزی حاصل نمی‌آید. معماری را باید با مناسبات خود معماری درک نمود. معماری به مثابه نوعی هنر، به زندگی تعلق دارد؛ هدف آن نیز فراهم آوردن موقعیاتی است که زندگی بتواند در آن به وقوع بپیوندد. معماری، برای انواع زندگی انسانی، ارج و منزلت یکسان قائل است. بنابراین تعبیر فوق، همواره درست می‌نماید و همچون یک شعار به هیچ دوره و جنبشی تعلق نمی‌یابد؛ تا جایی که «طراحی برای زندگی» که به واقع شعاری برای بیان هدف کلی جنبش مدرن بکار رفته است با اهداف جنبش‌هایی که تفاوت‌های بنیادین با مدرنیسم دارند، یکسان می‌نماید.

در این کتاب آنچه که از معماری مدنظر می‌باشد، معطوف به مقوله طراحی و تکیه بر آموزه‌های بومی آن است که با استناد به تعاریف گذشته، هدف از طراحی در معماری را می‌توان دست یافتن به محیطی کالبدی جهت زندگی انسان، سازگار با مسائل جاری در دو محیط طبیعی و انسانی دانست.

- روند شکل‌گیری معماری

روند شکل‌گیری معماری بر پایه عوامل گوناگون، نیازها و داده‌ها، تحت تأثیر حضور مؤثر انسان بر بستر طبیعت با استمداد از بوم هر ناحیه، در نهایت وابسته به اندیشه‌ای است که اعتبار و هویت محصول را از آن خود می‌سازد. اساساً معماری تظاهراتی است انسانی و به تناسب نقش سازنده انسان در طول فرآیند شکل‌گیری، نمودار کیفیت این حضور و تأثیر در لحظه تبلوری شکل یافته از اندیشه انسان‌ها نیز می‌باشد. (فلامکی، ۱۳۶۵: ۷۷) با اندک توجهی بر این مقوله، می‌توان به دو شیوه از تجلی حضور و نقش انسان در مواجهه شدن با مسائل مربوط به خلق آثار معماری به شرح زیر دست یافت:

۱- حضور اندیشه تجربی تک‌تک انسان‌ها در تمامی فرآیند شکل‌گیری معماری که اقتضای آن، دستیابی به روندی است که طی آن افراد مختلف قادر باشند بخش‌هایی از محیط زندگی خویش را خود آفریده و حیاتی تازه ببخشند.

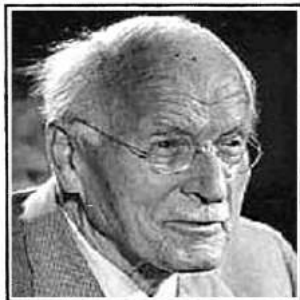
۲- بازنمایی انحصاری اندیشه خلاق گروهی خاص از انسان‌ها تحت عنوان معمار یا شهرساز در این فرآیند، در نتیجه گسترش نیازها که پیامد آن از کار افتادن تدریجی روحیات سازنده و سراسر حیات‌بخش در تجارب همگان از خلق فضای زندگی است.

تمایز هدفمند و تا حدودی اغراق‌آمیز چنین نگرش‌هایی در فرآیند شکل‌گیری معماری با انگیزه تقابل ویژه واقعیات در جریان فرآیند، ما را بر آن می‌دارد تا به موضوعاتی خاص و مورد نظر در ساختار چنین نظامی از تقسیم‌بندی توجه نماییم. فرآیند نخست با تأکید بر روند همگانی شکل‌گیری تجربیات در امر آفرینش معماری، منوط به عاملی مشترک در میان تمام انسان‌هاست به گونه‌ای که بتوان با اتکال بر آن، روحیات مشترک افراد را در مشارکت و همکاری در شکل‌دهی به محیط زندگی خویش تقویت نمود. چنین عاملی می‌بایست ریشه در سرشت واحد انسان‌ها جای داشته باشد و آنگونه ذاتی آدمی باشد که به خودی خود در ضمیر ناخودآگاه بشر جاری گردد.

اما در فرآیند دیگر، توجه به اشتراکات در زمینه‌ای از تفاهم میان انسان‌ها معنا می‌یابد. از این رو برخی افراد می‌توانند علی‌رغم پرداختن به فعالیت تخصصی خویش، به توافقی در خصوص معرفی و توجیه آثار خود به سایر هم‌نوعان بپردازند. این امر به سطحی از خودآگاهی وابسته است.

اکنون با معرفی ویژگی‌های دو نظام یاد شده، به رویکرد هر یک بر روند شکل‌گیری معماری می‌پردازیم:

۱-۴-۵-۱- نظام ناخودآگاه^۱



شکل ۶: کارل گوستاو یونگ

«مجموعه فرآیندهای ناهوشیاری که در رفتارهای فرد تأثیر دارند، ناخودآگاه آن فرد به شمار می‌روند. ناخودآگاه، آن بخش از زمینه‌های نفسانی است که از تمایلات و فرآیندهای پویای روان تشکیل می‌شود و از حیطة اختیار و آگاهی خارج است.» (یونگ، ۱۳۷۲: ۱۸۴)

یونگ با طرح نظریه ضمیر ناخودآگاه، توجه همگان را به کودکی و انسان بدوی خفته در نهاد بشر جلب نمود که در اعمال روزانه فرد همواره بصورت علائمی خاص تظاهر می‌کنند و چنین افزود که ضمیر انسان بر دو گونه ناخودآگاهی استوار است:

۱- ضمیر ناخودآگاه فردی که تمام تجربیاتی که توسط قسمت خودآگاه ذهن شناخته نمی‌شوند را دربر می‌گیرد.

۲- ضمیر ناخودآگاه جمعی که مخزنی از تصاویر ذهنی که از گذشته رو به تکامل بشر به ارث رسیده است.

وی مسئول تمام نگرانی‌ها و مشکلات تمدن امروز بشر را بی‌توجهی خود بشر و غفلت از این مقوله می‌دانست و همواره خاطر نشان می‌نمود که انسان با قطع رابطه با ریشه‌های وجودی و روانی خویش، امروزه تا حد زیادی به شیوه خردگرایانه و خودآگاه به سر می‌برد. این امر سبب گردیده است که آنچه با شرایط گزیده شده توسط انسان در خودآگاهی تعارض دارد، به ژرفای ضمیر ناخودآگاه، واپس زده شود و این خود باعث بسیاری عدم تعادل در روان آدمی گردیده است تا جایی که وی را در مواجهه با مشکلات از پای درمی‌آورد.

از سویی با اندکی تأمل چنین می‌نماید که تمدن‌های نخستین به دلیل برخورداری از سطح ویژه‌ای از زندگی که بطور ناخودآگاه تمام وجوه آن را مقابل آنها قرار می‌داد، در مواجهه شدن با مسائل و گزینش‌های خود، بسیار موفق‌تر از تمدن‌های امروزمین بوده‌اند. آنها به شیوه خود از عهده کارهای ساده خودشان بهتر از آنچه که اکنون ما در مورد کارهای خویش انجام می‌دهیم، برمی‌آمدند.

چنین ستایشی هرگز بدین معنا نیست که با در معرض تماشا قرار گرفتن و یادآوری حسرت‌آمیز آثار به جا مانده از گذشته، اینک آرزو نماییم که در وضعیت مشابهی همچون گذشته باشیم یا مقتضیات گذشته را به الگویی قابل تقلید با عنوان سرمشق زندگی اکنون خویش قلمداد کنیم؛ بلکه این آغاز راهی است که به آرزویی در جهت کاهش اشتباهات، با مرور گذشته خویش ختم می‌شود. بنابراین هدف، دستیابی به بینشی عمیق جهت آموختن خویش زیر بار محدودیت‌های پیچیده جدید و به کل متعلق به خودمان است. این امر چگونگی فائق آمدن بر زمان را به ما می‌آموزد.

تمدن‌های گذشته ابتدایی هستند، یعنی به لحاظ زمانی مقدم بر تمدن‌های امروز می‌باشند؛ اما همه آنها در یک زمان مشخص و در مکان‌های مختلف در شیوه نظر به مسائل بسیار شبیه به هم عمل می‌کردند. در نظام ناخودآگاه تصوّر کمی در مورد طراحی به شکل امروزی وجود دارد. فرآیند شکل‌دهی به معماری در این نظام معمولاً به تطابق و سازگاری مناسب ختم می‌شود؛ بنابراین در جریان فرآیند تنها یک راه درست به نظر می‌رسد و بقیه نادرست می‌نمایند. از آنجایی که تقسیم کار بسیار محدود است و کارها بصورت تخصصی وجود ندارند، برای معضلات خاص راه‌حل‌های عمومی ارائه می‌گردد و فعالیت‌ها نیز توسط عادت کنترل می‌شوند. (Alexander, 1964)

بر این اساس می‌توان چنین گفت که تمدنی که ریشه در ناخودآگاهی بشر دارد، تا حدودی بی‌نام است یعنی حرفه‌ای مشخص تحت عنوان معماری در آن وجود ندارد و هر شخص خود خانه‌اش را می‌سازد. فرصت‌ها برای پیشرفت و تغییر تجربه‌های یکسان، بارها و بارها در مورد تک‌تک افراد تکرار گردد تا مردم آثار خود را به عنوان نمونه‌هایی بصورت‌های دیگر ببینند. بنابراین در این تمدن، هیچ چیزی به عنوان طراحی معماری بصورت روشمند وجود نداشت؛ زیرا بازار خاصی برای احساس اختراع و بدعت بوجود نمی‌آمد و همه چیز خلاقیت و معماری محض بود. از این روست که هیچگاه از گذشته مدارک نوشتاری و نقشه موجود نیست و نقد معماری در اصلاح و تداوم کارهای آتی صورت می‌گرفت. چند اصل در نظام ناخودآگاه حاکم است که معماری در تمدن‌های ناشی از آن، تحت تأثیر آنها شکل می‌گرفت:

الف) فوریت

نظر به هدف نهایی فرآیند شکل‌گیری معماری در نظام ناخودآگاه بر پایه رسیدن به سازگاری مطلوب، مهم‌ترین شرط جهت دستیابی به این سازگاری، شرط زمان است. فرآیند رسیدن به سازگاری باید فرصت دستیابی به تعادل خود را می‌داشت، پیش از آنکه تغییرات بعدی آن را تهدید نمایند. به عبارت دیگر فرآیند تطابق و سازگاری در این نظام می‌بایست پیوسته بوده و سریع‌تر از جریان از دست رفتن زمینه آن می‌بود.

ب) سنت

سخن گفتن از «سنت»، سخن گفتن از اصول لایتغیری است که ریشه در ماوراء دارد، سخن از تحقق این اصول در مقاطع مختلف زمانی و مکانی است و بالاخره سخن از تداوم و استمرار اعتقاداتی خاص است. سنت اندیشه هدایت‌کننده و حاکم بر جامعه متعارف است و بدین معنا در برابر تجدّدگرایی قرار می‌گیرد. (نصر، ۱۳۸۳) یک وجه از نظام شکل‌گیری الگو در تمدن ناخودآگاه نیز، شامل الگوهای ویژه و ثابتی است که از سنت‌ها نشأت می‌گیرند. در این وجه تنها یک راه برای انجام دادن کارها درست می‌نماید که تحت عنوان سنت از آن یاد شده و آن با قدرت در برابر تغییرات احتمالی و پیش‌بینی نشده مقاومت می‌کند.

برجسته‌ترین جنبه از سنت در معماری تمدن ناخودآگاه، غنای آن است که متوجه الگوهای خاص می‌باشد. از این منظر تنها چیزی که از اصل برمی‌آید، می‌تواند اصالت داشته باشد. (اکرمی، ۱۳۸۳) افراد نیز در گذشته با تکیه بر این اصل، به جای خودآگاه شدن در پی الگوهایی اصیل بودند که به سنت تبدیل شده و تصمیمات خود را بیشتر بر مبنای این الگوها اتخاذ می‌نمودند تا ایده‌های شخصی.

هر جا که الگوها با آنچه که سال‌ها پیش بوده است نسبتاً همگون باشند، پیوندی محکم میان سنت و الگوهای رفتار (اشکال مختلف زندگی) به وجود می‌آید. این الگوها در معارف یک قوم جا افتاده و به امر مهم‌تری به نام سنت تبدیل می‌شدند که غیر قابل تغییر و پابرجا بوده و علیرغم زندگی انسان‌ها در مکان‌های مختلف ولی با عقاید مشترک، استواری الگوهای رفتاری آن عقاید را همراه با رعایت الگوهای تکنیکی آن مکان حفظ و تغییرات را بسیار مشکل می‌ساختند. (الکساندر، ۱۳۸۴) در واقع وجود و قدمت چنین سنت‌هایی است که الگوهای ناخودآگاه معماری را ابقا می‌سازد.

پ) تداوم و بی‌واسطگی

در گذشته رابطه بسیار نزدیکی بین انسان و طبیعت از حیث امکاناتی که برای ساختن بکار می‌رفت، وجود داشت. افراد این امکانات را خیلی خوب می‌شناختند و بهره‌گیری از آنها نیز همواره امکان‌پذیر بود. در عین حال هر مالک سازنده خانه خویش نیز بود و در ارتباطی تنگاتنگ با این بی‌واسطگی قرار داشت. کسی که چیزی می‌ساخت، خود از آن بهره می‌جست و تنها امکان تجربه را منحصراً درباره خود داشت.

بنابراین رابطه نزدیکی بین سازنده و اثر پدید می‌آمد که در حالت‌های اولیه نسبت به نیازهای بعدی وی را حساس می‌نمود و همواره در پی برطرف ساختن آن نیازها، انگیزه‌ای ایجاد می‌کرد. اشکالات و اصلاحات پا به پا و همدوش هم حرکت می‌کردند و هیچ فاصله‌ای میان تشخیص و اصلاح یک امر وجود نداشت. روند تشخیص و اصلاح نیز بصورت روندی روزمره، بارها و بارها تکرار می‌شود و بی‌واسطگی آن قدر تداوم می‌یابد که بنا به غایت الگوی خود نزدیک‌تر گردد. این بی‌واسطگی میان نیازها و مشکلات و واکنش در جهت رفع نارسایی‌ها از مشخصه‌های اصلی معماری در نظام ناخودآگاه به شمار می‌رود.

۱-۵-۴-۲- نظام خودآگاه^۱

ضمیر خودآگاه بخشی از ذهن است که می‌شناسیم. نظامی که بر این جنبه از ذهن آدمی استوار است، نظام خودآگاه نام دارد. محصول این نظام برخلاف نظام ناخودآگاه، بناهایی است که سازگاری خوبی ندارند. با ورود خودآگاهی، معمولاً مشکلاتی بوجود می‌آیند که پایداری فرآیند شکل‌گیری معماری را از بین می‌برند و روند متناوب آن را به سمت تثبیت سوق می‌دهند. (الکساندر، ۱۳۸۴: ۶۵) در این نظام ساخت‌وساز دیگر توسط ساکنین صورت نمی‌گیرد. تعصب در وفاداری به سنت رو به انحلال می‌رود، مقاومت در برابر تغییرات ضعیف‌تر می‌گردد و همه گونه تغییر بخاطر منفعت قابل قبول می‌شود. فرآیند شکل‌گیری معماری در نظام خودآگاه دو جنبه اصلی دارد که عبارتند از:

الف) گسستگی

در نظام خودآگاه، دیگر بی‌واسطگی در ارتباط انسان و طبیعت با محیط از بین رفته است. هنگامی که اشکالاتی بروز می‌کند، پیش از آنکه تشخیص داده شوند، می‌بایست بارها و بارها گزارش داده شوند تا توجهی را به خود جلب نمایند. تنها در این صورت است که انگیزه‌ای در جهت اصلاح آن اشکالات بوجود می‌آید؛ زیرا افراد به خود اجازه دخالت در امور تخصصی را نمی‌دهند. این گسستگی در روند متناوب ترمیم و اصلاح فرآیند، تنها متوجه این امر نبوده و حتی اگر کسی در جهت اصلاح اشکالات نیز قدم بردارد، به دلیل ناآشنایی با پیشینه و مسائل آنها، ممکن است مشکلات جدیدی را سبب گردد. بنابراین آنچه که اهمیت دارد، شناخت ارتباط گسیخته شده و ابراز نارضایتی کردن از آن نیست؛ بلکه مهم رسیدن به این واقعیت تلخ است که دیر یا زود، افرادی تازه به دوران رسیده، کنترل این اشکالات را برعهده خواهند گرفت که در خودآگاهی خود سیر می‌کنند.

ب) فردیت

مهم‌ترین جنبه این فرآیند، تأکید سازندگان بر فردیت خویش است. بناها در روندی خودسرانه از سوی افرادی به ظاهر برجسته شکل می‌گیرند. این فردیت، نشان از سوق دادن معماری به سوی انتظامی خودآگاهانه و ساختگی است و این امر پیامد طبیعی تصمیم یک فرد است که زندگی خود را کاملاً وقف یک فعالیت حرفه‌ای به نام معماری نموده است. با طرح تخصصی با عنوان «معماری»، نیاز به تئوری و مطالعاتی همسو الزامی به نظر می‌رسد که به تبع آن آکادمی‌ها شکل می‌گیرند و متعاقباً احکام فرمول‌بندی نشده روش‌های سنتی، به سمت مفاهیمی واضح و فرموله شده سوق داده می‌شوند و در راستای این امر، تغییراتی بنیادی صورت می‌گیرد.

ریشه تمام مشکلات این فرآیند نیز در فردیت آن نهفته است. چه بسا فرد در فرآیند ناخودآگاه بیش از یک عامل کارگزار نیست. در نظام ناخودآگاه، هر کس آنچه را که می‌داند، در حد توان خویش به بهترین وجه انجام می‌داد و از این رو فشار کار کمتری بر وی وارد می‌گردید. زیرا دغدغه ابداع فرم دیگر وجود نداشت بلکه وی در پی تشخیص ناسازگاری‌ها در زمینه، فرم را در طول زمان شکل می‌داد. اما این امر در نظام خودآگاه، به تشخیص فردی افراد متخصص در چند ساعت بر روی میز اتفاق می‌افتد و تعداد متغیرها و عوامل بسیار زیادی که باید همزمان مدنظر قرار گیرند، در همین فرصت کوتاه در تولید اثر دخیل هستند. بنابراین شانس کسب موفقیت در طراحی در این روند بسیار کم است که البته این امر نیز با توجیه نیاز به کسب تجربه، مورد مسامحه قرار می‌گیرد. (الکساندر، ۱۳۸۴)

۶- جمع‌بندی

چنانکه بیان شد، ضمیر ناخودآگاه انسان که محل پذیرش و نگهداری تجربیات اعصار گذشته است، قدرت آن را دارد که بدون هیچ راهنمایی خارجی، او را به مقصد مورد نظر هدایت کند. در وهله نخست طبیعت و سپس محیط فرهنگی، آموزه‌های مربوط به ساختن را به ضمیر ناخودآگاه طراح انتقال می‌دهند.

برخلاف ضمیر ناخودآگاه، ضمیر خودآگاه به طراح قدرت انتخاب و دخالت در معماری بومی را می‌دهد و یکی از علل بحران معماری امروز نیز دخالت دادن این ضمیر در طراحی است؛ بطوری که محصول آن گسستگی است. طراح امروز در دوره‌ای کاملاً گسسته از تجربیات گذشته‌اش به سر می‌برد. لذا باید قادر باشد به نحوی آثار گذشته را بخواند تا پیوستگی خود را با گذشته خویش بازیابد. (معماریان، ۱۳۹۳: ۱۶۵) این همان آستانه ورود به طرح مسأله در این کتاب می‌باشد. آنچه که امروز به عنوان طرح جدید خلق می‌گردد، در بستری از آنچه در گذشته به ارث رسیده است، انجام می‌گیرد. طراح امروز می‌بایست میراث‌دار تجربیات گذشته نیز باشد و این میراث‌داری که تنها در ضمیر ناخودآگاه جاری می‌گردد، به معنای پیوستگی و عمل در بستر فرهنگی موجود است.

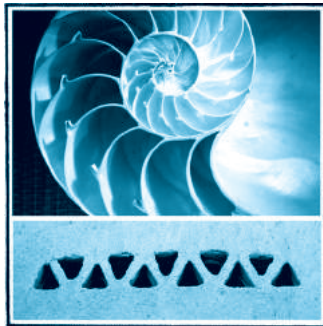
یکی از تدابیر مهم در جهت غلبه بر گسستگی فرهنگی، بهره‌گیری از ضمیر ناخودآگاه در نحوه آموزش و انتقال مفاهیم است و این امر تنها در قالب شناخت و بهره‌گیری از آموزه‌های معماری گذشته تحت عنوان الگوهای بومی، میسر می‌گردد. از این رو لازم است نسبت به این الگوها در بستر بومی خود، شناخت لازم و کافی حاصل گردد تا هرگونه اقدامی در راستای بهره‌گیری از آنها صورت پذیرد. این امر تا حدود زیادی به درک شایسته از جوهره الگو و انواع آن در محیط وابسته است.



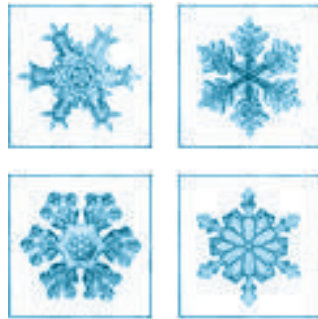
گفتار دوم: پایگاه نظری (مفهوم الگو)

- ۲-۱- الگو
- ۲-۲- انواع الگو
- ۲-۳- سطوح الگو
- ۲-۴- منشأ پیدایش الگو
- ۲-۵- جمع بندی: مواضع کاربرد الگو

۱-۲- الگو^۱



شکل ۱-۲: الگو



شکل ۲-۲: ساختار مشابه الگوها

انسان به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه در پی یافتن نظمی در منتهای بی‌نظمی محیط پیرامون خویش است. این نظم که در قالب عناصری خاص تجلی می‌یابد، ساختار هر محیطی را شکل می‌دهد. بنابراین جهان تنها مجموعه‌ای از عناصر نیست که هر یک به‌طور تصادفی، جایی را به‌خود نسبت داده باشند، بلکه نظمی (عینی یا ذهنی) بر همه آن استوار است. این نظم را از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده محیط می‌توان بازشناخت که هر کدام، یک «الگو» را شامل می‌شوند.

الگوها خود را در سرتاسر بافت محیط تکرار می‌کنند؛ بنابراین در همه‌جا وجود دارند. (بل، ۱۳۸۲: ۲۱) الگوها، برداشتی تجربیدی هستند برگرفته از مفاهیم و ادراکات مشترک انسان‌های ساکن در محیط که به کمک نمادها، نیازها و هنجارها تجلی می‌یابند. (حبیبی، ۱۳۸۲) الگوها، پیچیدگی‌های محیط را قابل درک می‌سازند. بازشناسی آنها از این جهت اهمیت دارد که می‌توانیم به یاریشان، دنیای اطراف خویش را درک نموده و نوعی زبان توصیف و تحلیل را بسط دهیم که بر اساس آن میزان تأثیر هر مؤلفه‌ای را بر زندگی خویش دریابیم.

تمام الگوهای عالم را خود انسان ایجاد می‌کند. هر انسان در ذهن خود الگوهای مشابهی دارد که از طریق آنها، الگوهای عینی جهان را می‌تواند تجسم نماید. الگوهای ذهنی، صورت‌هایی ذهنی از الگوهای عینی جهان هستند، یعنی تصویری انتزاعی که قواعد عینی جهانی را ذهنیت می‌بخشند. الگوهای عینی و ذهنی بسیار با هم متفاوت‌اند. الگوهای عینی صرفاً وجود دارند اما نظایر ذهنی آنها، پویا بوده، نیرو دارند و مولدند.

هر الگو نه تنها تماماً شامل اطلاعات عینی و ذهنی است، بلکه دو ویژگی دیگر نیز دارد:

- ۱- حاوی دانش لازم برای تشکیل ساختاری از محیط است که بصورت قاعده‌ای در راستای الگو درمی‌آید.
- ۲- متضمن ضرورتی است که مسئله‌ای را حل کند. یعنی الگو صرفاً این‌گونه نیست که در جایی بکار رود یا نه بلکه تعیین می‌کند که باید در جایی بکار رود و در جایی دیگر نه.

بناها همیشه مناسباتی را که الگوها اقتضا می‌کنند، دارا می‌باشند، اما سایر جزئیات به اقتضای موقعیت و سلیقه افراد بستگی دارد. تمام ابنیه‌ای که چنین ساخته می‌شوند، در وجوهی صوری که از قواعد برمی‌آید، مشترک بوده و نظمی بر همه آنها حاکم است اما در پس این اشتراک، تنوع بی‌پایانی وجود دارد. الگوها را نباید با قواعد سیستماتیک اشتباه نمود. در ورای هر یک از الگوها، فرآیندهایی وجود دارند که آنها را ایجاد کرده‌اند؛ بنابراین الگوها همواره از روندهایی نشأت می‌گیرند که از لحاظ نمونه‌هایی که پدید می‌آورند، متفاوت‌اند اما ساختار کلی و نحوه عمل‌شان بسیار شبیه به هم می‌باشد. (الکساندر، ۱۳۸۴)